

نامه‌هایی
به یک
نویسنده
جوان
(۱۵)



دوست عزیز،

حق دارید! در طی این مکاتبه، در حالی که برای شما از سه زاویه دیدی که در رمان وجود دارد می‌گفتم، بارها واژه «چرخش‌ها» را برای تعریف‌ام از تغییر و تبدیل‌هایی که یک داستان را می‌سازند، استفاده کردم، بدون آن‌که مکتبی کنم تا از این وجه بسیار رایج در داستان‌ها توضیحی ارائه دهم. اما حالا به تشریح کامل این ابزار یعنی یکی از کهن‌ترین شیوه‌هایی که مؤلفان در سازمان داستان‌هایشان از آن بهره می‌گیرند، می‌پردازم. یک چرخش کلاً هر تغییر و تبدیلی است که در هر یک از زاویه دیدهای گفته شده انجام پذیرد. پس چرخش می‌تواند بنا به زاویه دیدی که در آن رخ می‌دهد چرخشی فضایی، زمانی یا در سطح واقعیت باشد و از این رو تغییر در؛ فضا، زمان و پلان واقعیت رمان روی دهد. در رمان و خصوصاً رمان قرن بیستم این‌که چندین راوی و گاه «راوی شخصیت» مانند: رمان «محتضر» اثر فاکنر، یا «راوی - دانای» کل در بیرون از دایره آن چه روایت می‌کند و نیز یک یا چند راوی - شخصیت مانند «اولیس» جوئیس وجود داشته باشند، متداول است. پس هر بار که افق دید فضای داستان به سبب جابه‌جایی راوی تغییر کند (تغییر شخص دستوری از او به من یا از من به او و نیز سایر تغییرهای ممکن) یک چرخش فضایی صورت گرفته است. در بعضی رمان‌ها تعداد چرخش‌ها بسیارند و در برخی دیگر اندک، اما مفید یا مضر افتادن آن‌ها چیزی است که تنها نتیجه رمان آن را تبیین می‌کند. اثری که چرخش‌های به کار گرفته شده بر توان اغواگری داستان دارند، باعث تقویت یا تخفیف آن می‌شوند. وقتی چرخش‌های فضا - مکانی مؤثر باشند نمایی متفاوت و دیگرگونه از داستان به دست می‌دهند (چیزی که به تخیلی مستقل از دنیای واقعی که ما شاهدش هستیم، پایان می‌دهد و راز ماندگاری دنیای داستان است). اگر این‌طور نباشند نتیجه داستان مبهم و نامفهوم از آب درمی‌آید و خواننده با این جهش‌های ناگهانی و بی‌رویه احساس سردرگمی می‌کند.

شاید چرخش‌های زمانی کمتر از چرخش‌های فضایی باشند، همان جابه‌جایی‌های راوی در زمان یک داستان که به لطف آن‌ها راوی در پیش چشم‌های ما خود را همزمان حاضر در گذشته، حال و آینده نشان‌مان می‌دهد و اگر داستان از تکنیک مناسبی هم برخوردار باشد در ذهن ما یکپارچگی کرونولوژیک و خودمختاری زمان جاری در داستان را تصویر می‌کند. هستند نویسندگانی که بر مسأله زمان تأکید و وسواس خاصی دارند - بیشتر چند نمونه از آن‌ها را دیدیم - و این وسواس نه تنها در تم رمان‌هایشان بلکه در ساختمان و ترکیب پاره‌یی از سیستم‌های کرونولوژیکی غیرمعمول و گاه با پیچیدگی‌های عظیمی خود را نشان می‌دهد. یک نمونه از هزارها، زمان جاری در یک رمان

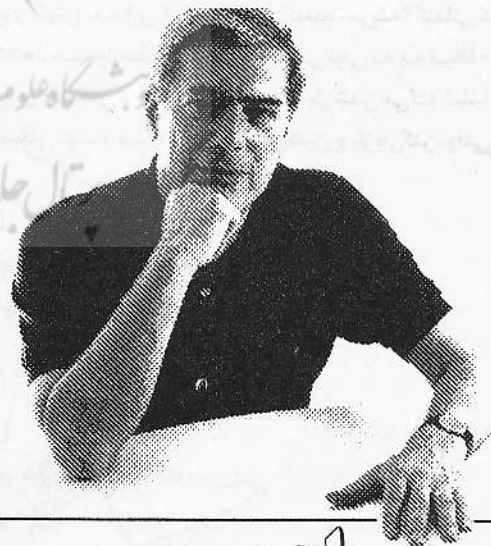
نوشته ماریو بارگاس یوسا

ترجمه رامین مولایی Raminmolaei@hotmail.com

نامه هشتم (بخش اول)

چرخش‌ها
و جهش کیفی

Cartas A Un Joven Novelista



راه و رسم
نویسنده شدن

روایت، اپیزودی با حداکثر تراکم حوادث روزمره. اما این موضوع در مورد «سخ» کافکا، آن جا که رویداد حیرت‌انگیز دگردیسی گریگوری بیچاره و تبدیل‌اش به سوسکی وحشتناک رخ می‌دهد، صدق نمی‌کند و از همان جمله اول داستان در محیطی خیالی پیش می‌رود.

این‌ها نمونه‌هایی هستند از چرخش‌های ناگهانی و سریع و حوادثی آتی که به واسطه سرشت افسونگر، حیرت‌آور و فوق‌العاده خود، تناسب و توازن دنیای «واقعی» را از هم می‌پاشند و ابعادی تازه به آن می‌بخشند، نظمی مرموز و حیرت‌انگیز که از قواعد و قوانین فیزیکی و منطقی تبعیت نمی‌کنند بلکه از نیروهایی پنهانی و درونی، از آن دسته که تنها از طریق حلقه واسط الهی، شعبده و معجزه قابل شناسایی‌اند، پیروی می‌کنند. اما در رمان‌های موفق و پرآوازه کافکا «قصر» و «محاکمه» چرخش، جریانی آهسته، تدریجی، پریپیچ و خم و محتاطانه است و محصول انباشتگی یا شتاب موجود در زمان گروهی از عوامل متفاوت تا حدی که به سبب آن جهان روایی رمان از آن چه که واقعیت عینی‌اش می‌گفتیم جدا شده - از رئالیسم - تا واقعیتی جعلی از خود بسازد آن هم برای به‌نمایش درآوردن خویش چون واقعیتی دیگر با نماییه متفاوت. مساح بی‌نام «قصر» آقای مرموز «ک» در رقابتی دائمی برای رسیدن به قدرت بلامنزاع ساخت و ساز در منطقه سر می‌کند. موانعی که در ابتدا با آن‌ها روبه‌رو می‌شود جزئی و بی‌اهمیت‌اند و به سبب فضای مناسب داستان خواننده احساس می‌کند در جهانی باتمام ریزه‌کاری‌های رئالیسم غوطه‌ور است که روزمرگی و یکسانی دنیای رئال را مضاعف می‌کند. اما به همان اندازه که داستان پیش می‌رود، آقای ک. نگون‌بخت دستخوش موانعی می‌شود که بعداً پی می‌بریم غیرمنتظره و ناشی از یک اینرسی جهت‌دار نیستند بلکه ناشی از ماشین بدخواه پنهانی هستند که اعمال انسان‌ها را کنترل و خود ایشان را زیر فشارش خرد می‌سازد و در برابر آن‌ها آقای ک. بی‌دفاع و آسیب‌پذیر می‌نماید و به ما خوانندگان، همراه خشم ناشی از پی‌بردن به عدم‌توانایی بشر که در داستان از آن صحبت می‌شود، شناختی از سطح واقعیتی که به لحاظ عینی و تاریخی با آن واقعیتی که ما در آنیم، همسان نیست، بلکه واقعیتی با مشی‌بی دیگر، نمادین یا مجازی - یا به زبانی ساده فانتزی - دارای سرشتی ذهنی است، می‌دهد (البته نمی‌خواهم بگویم که واقعیت این رمان به سبب خیالی بودن‌اش نافی بهره‌گیری و آگاهی ما نسبت به واقعیت وجودی و انسانی ماست). همچنین چرخش میان دو لایه یا نظام از واقعیت در مقایسه با «اورلاندو» یا «جاده‌ها»، بسیار کند و پریپیچ و خم است.

همین مورد در «محاکمه» آن‌جا که آقای ک. اسیر هزارتوی آزارنده نظام پلیسی و قضایی است و در آغاز کاملاً رئالیستی می‌نمایند، نیز رخ می‌دهد. دیدگاه تا اندازه‌ای فردگرایانه و احمقانه که نظام به غایت بوروکراتیک قضایی را اداره می‌کند. اما سپس لحظه‌ای پس از تراکم و انبوهی به ظاهر پوچ و بی‌معنی رمان، کم‌کم متوجه می‌شویم که در واقع در پس این هرج و مرج و سردرگمی هدایت شده که آزادی شخصیت اول رمان را محدود می‌کند و به قصد نابودی وی پیش می‌رود، چیزی بسیار دهشتناک و ضدانسانی وجود دارد، نظامی مخالف‌خوان و بدبین با تفکری تقریباً متافیزیکی و در تقابل با هر چه آزادی اراده، عمل و توان واکنش شهروندی، که از افراد جامعه چون عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی در صحنه تئاترش استفاده و سواستفاده می‌کند، نظمی که امکان مخالفت با آن وجود ندارد؛ نظمی مطلق‌العنان و غیرقابل رؤیت. □

انگلیسی است؛ «هتل سفید» از دی.ام. توماس. این رمان حکایت کشتار وحشت‌انگیز یهودیان در اکراین است که ستون فقرات آن اعترافات شخصیت اصلی داستان آوازخوانی به نام «لیزا اِردمان» است. رمان از جنبه زاویه دید زمانی به سه بخش تقسیم شده است؛ گذشته، حال و آینده‌یی نسبت به زمان وقوع آن جنایت و قتل‌عام هولناک یا همان دهانه آتشفشان این رمان. در این رمان زاویه دید زمانی، سه تغییر را تجربه می‌کند؛ از گذشته به حال (صحنه قتل‌عام) و از آن‌جا به آینده (پس از واقعه اصلی داستان). اما خوب این چرخش آخری، تنها زمانی نیست، بلکه چرخش در سطح واقعیت داستان هم صورت می‌پذیرد. داستان که تا این‌جا در پلانی رئالیستی، تاریخی و کاملاً عینی جریان می‌یافت پس از حادثه کشتار در بخش پایانی «مزرعه» در واقعیتی فانتزی و پلانی کاملاً خیالی جریان می‌یابد. سرزمین ارواح که موجوداتی رها شده از بند تن و شیخ قربانیان کشتار دسته‌جمعی در آن‌جا ساکن‌اند. در این مورد خاص چرخش زمانی، یک پرش کیفی نیز هست که جوهره روایت را تغییر می‌دهد. در واقع به‌لطف این چرخش، داستان ناگهان از دنیای رئالیستی به جهانی خیالی پرتاب شده است. همان‌چه که در «گرگ بیابان» هرمان هسه هم دیده می‌شود، زمانی که ارواح فناپذیر هنرمندان در گذشته برابر راوی - شخصیت رخ می‌نمایند.

چرخش در زاویه دید واقعیت برترین امکانات را به نویسندگان برای سازمان دادن مواد داستانی‌شان به سبکی پیچیده و منحصر به‌فرد اعطا می‌کند. با این حال قصدم این نیست که از ارزش و منزلت چرخش‌های فضایی و زمانی داستان بکاهم، ابزاری که آشکارا محدودترند. تأکید دارم همان‌گونه که واقعیت لایه‌های گوناگونی را دربر می‌گیرد، گستره چرخش‌های آن نیز پهناورتر است و نویسندگان در همه زمان‌ها به خوبی بهره‌برداری از این ابزار کارآمد و انعطاف‌پذیر را دریافته‌اند. شاید پیش از ورود به قلمرو غنی چرخش‌ها، شناخت وجه تمایز چرخش‌ها بد نباشد. چرخش‌ها از طرفی به واسطه زاویه دید محل وقوع - فضایی، زمانی و سطح واقعیت - و از طرف دیگر به لحاظ ماهیت وابسته یا مستقل (غرضی یا جوهری) خود متفاوت‌اند. تغییر زمانی یا فضایی در داستان مهم است اما طبیعت داستان را، حالا چه رئالیستی باشد و چه فانتزی تغییر نمی‌دهد. در مقابل چرخشی که برای نمونه در «هتل سفید» رخ می‌دهد و تشریح‌اش کردم، طبیعت داستان را متحول می‌کند و آن را از جهان عینی (رئالیست) به جهانی سراسر خیالی (فانتزی) انتقال می‌دهد. چرخش‌هایی که دگرگونی عظیمی را در ماهیت داستان رقم می‌زنند - همچنین مرتبه داستان را تغییر می‌دهند - می‌توانیم «جهش کیفی» بنامیم، این اصل را از دیالکتیک «هگل»ی عاریه می‌گیریم که؛ انباشت و تکرار کمیت، سبب جهش کیفیت است (مثلاً آب وقتی می‌جوشد به بخار و وقتی سرد می‌شود به یخ تغییر شکل می‌دهد). تغییر شکل هنگامی در داستان روی می‌دهد که یکی از چرخش‌های مبنایی در زاویه دید تراز واقعیت که سازنده جهش کیفی در داستان است، قرار داده شده باشد.

باهم به چند نمونه جالب از قورخانه غنی ادبیات معاصر نگاه می‌اندازیم. مثلاً در دو رمان معاصر، یکی از برزیل و دیگری از انگلستان، رمان «جاده‌ها» از ژائو گیمارز روسا و «اورلاندو» از ویرجینیا ولف، تغییر ناگهانی جنسیت شخصیت اصلی داستان (در هر دو رمان از مرد به زن) چرخشی کیفی را در سراسر داستان رقم می‌زند، حرکت از پلانی که رئالیستی می‌نمایند به آن دنیای دیگر یعنی خیالی. در هر دو مورد، چرخش دهانه آتشفشان است، حادثه‌یی در مرکز بدنه